بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 28 مهر 1389.

محصل عرض ما این بود که آن چیزی که می تواند به عنوان تعریف حکومت تلقی شود، این هست که دلیلی که به نصوصیت یا به ظهور، دلالت می کند که در دلیل دیگر، خلاف ظاهر اراده شده است. در اینجا هست که بین دو دلیل، ملاحظه اظهر و ظاهر نمی شود. و یعنی در واقع حکومت از اینجا ناشی شده است که دیده اند بعضی وقت ها بین دو دلیل ملاحظه اظهر و ظاهر نمی شود. از اینجا در صدد یافتن ضابطه برآمده اند. در نتیجه عرض ما این است که حاکم را اگر بخواهیم تعریف کنیم، حاکم در جایی است که یک دلیلی ناظر به مخالفت ظاهر در دلیل دیگر باشد. بنابراین بسیاری از مثال هایی که به عنوان مثال حکومت زده شده است با این بیان از تحت حکومت خارج است. به خصوص در حکومت های تفسیریه. حکومت های تفسیریه اکثرا، یعنی در ادله مفسّره. ادله مفسّره اکثرا حکومت به این معنا ندارند و حاکم به این معنا نیستند. چون تفسیر ظهور در اینکه می خواهند تفسیر به خلاف ظاهر کنند ندارند. به تناسب اینجا بد نیست که یک بحثی را که حاج آقا در مورد اقسام ادله مفسره ذکر کرده اند اشاره کنیم و یک ثمره مهمی که اینجا دارد را عرض کنیم. حاج آقا می فرمودند که ادله مفسره در واقع سه قسم است. یعنی ادله ای که در آن آیه قرآنی ذکر شده است سه قسم است. یک قسم آن این است که ناظر به این است که معنای آیه قرآن خلاف آن ظاهر بدوی اش است. این یک جور است. حالا یا می خواهد بگوید که علاوه بر معنای ظاهری، یک معنای دیگری هم از آیه اراده شده است که بتون عمدتا این است. بتون ناظر به این است که علاوه بر آن معنای ظاهری، یک معنای دیگری هم این آیه دارد. حالا این را چجوری با استعمال لفظ در اکثر از معنا جمع می کنیم نمی کنیم یا کیفیت اراده معنای ظاهری و معنای باطنی از آیه چیست و در عرض هم هستند یا در طول هم هستند، این بحث ها را نمی خواهیم بحث کنیم. به هر حال گاهی اوقات یک آیه و یک روایت ناظر به معنای خلاف ظاهر آیه است. حالا یا معنای باطنی آن یا نه، اشاره به این دارد که در آیه یک مثلا تجوّزی رخ داده است. در آیه یک تقدیری وجود دارد. مثلا در بحث صوم، آیه شریفه، بسم الله الرحمن الرحیم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

تا می آید

فمن کان منکم مریضا أو علی سفر فعده من ایام أخر و علی الذین یطیقونه فدیه طعام مسکین

در مرسله ابن بکیر هست که از آن به نظر می رسد که در آیه کانوا در تقدیر است. در ذیل آیه می گوید که مراد کسانی هست که علی الذین کانوا یطیقون.

ثم اصابهم کبر

یک همچین شبیه همیچین تعبیری. یطیقون یعنی قبلا یک کان اینجا در تقدیر دارد. خب اصل عدم تقدیر است. این روایت اشاره می کند که اینجا کلمه مقدر هست و بر خلاف این اصل اراده شده است. خب اینها همه روایاتی است که ظهورش این است که می خواهد در آیه خلاف ظاهر بگوید که اراده شده باشد. یا گاهی فرض کنید در این آیه علی الذین یطیقونه، یک احتمال این است که کلمه لا در تقدیر باشد. علی الذین لا یطیقونه باشد. اگر یک عبارتی به نصوصیت یا به ظهور دال بر این باشد که می خواهد بگوید اینجا یک لا در تقدیر است. این یک جور است. چون انما یعرف القرآن من خوطب به، ظواهر قرآن در صورتی حجت است که کسانی که به عنوان مفسر قرآن هستند بر خلاف آن چیزی نگفته باشند. این در واقع این قسم همان قسم حکومت است که روایت ناظر به این است که در آیه یک خلاف ظاهری اراده شده است که سه جور خلاف ظاهر عرض کردم. یکی اینکه یک معنای باطنی علاوه بر معنای باطنی است و یکی اینکه مجاز در کلمه در آیه رخ داده است. یکی اینکه مجاز در حذف رخ داده است. تقدیر در واقع مجاز در حذف است. این سه جوری که امکان دارد. آیات قرآن بحث اینکه ناظر به مثلا مراد جدی و آن بحث ها طبیعتا نیست. یک جور اینکه آیه قرآن آورده می شود در مقام استدلال به آیه قرآن هست. اینجا آن هم یک جور دیگر است که، استدلال در صورتی صحیح است که آیه قرآن ظهور داشته باشد. پس بنابراین اگر روایت مفسِّر، ظهورش خیلی قوی نباشد. ما در اینجا ممکن است از روایات مفسِّر، اینجا مفسِّر خلاف تفسیر نیست. اصل التفسیر هست. اینجا ممکن است از روایت مفسِّر از ظهورش رفع ید کنیم بگوییم که همین معنای ظاهری که در آیه است همین مراد است. از ظهور مفسِّر رفع ید کنیم. در واقع اینجا تعارض بین دو چیز هست. تعارض بین اینکه ظهور آیه این معنا است، اینکه ظهور آیه این معنا است را ما به برکت یک سری اصول عقلایی فهمیدیم. مثلا الآن آیه یک ظهوری دارد ما اصل ثبات در ظهورات را جاری کردیم و گفتیم که در زمان صدور هم همین بوده است و قرینه حالیه و مغالیه ای نبوده است. مصلحت ثبات در واقع بر پایه عدم وجود قرینه عالیه و مغالیه محفوف به کلام استوار است. یا مثلا معنایی که من می فهمم، همان معنایی است که عرف و عام از آیه می فهمند. این اصول را در واقع باید زیر پا گذاشت. گاهی اوقات تصرف کردن در روایت مفسِّر، اهون است از اینکه این اصول عقلائیه را نسبت به آیه کنار بگذاریم. جایی که تقریبا ظهور آیه خیلی قوی است یا آن اصل عقلایی احتمال اینکه چیزی حذف شده باشد خیلی بعید است. اینجا چه بسا ما در روایت مفسِّر تصرف کنیم و بگوییم که اصلا روایت مفسّر هم همین معنای خلاف ظاهر را می خواهد بگوید. علی أی تقدیر، این جور جاها معمولا جاهایی است که چون استدلال می شود، استدلال به خلاف ظاهر بسیار مستبعد است. تقریبا نصوصیت دارد روایت که ظاهر آیه همین است. و چون نصوصیت دارد بالاخره یا باید ظاهر آیه را مطابق مفسِّر کنیم یا ظاهر مفسِّر را مطابق آیه کنیم. در یکی از اینها باید تصرف کرد و آن بستگی به اظهر و ظاهر و آن بحث ها دارد.

سؤال: اگر هیچ کدامشان

پاسخ: آن دیگر نمی شود به روایت تمسک کرد. روایتی هست که روایت من خالف القرآن می شود. این جور روایتی که با آیه قرآن قابل جمع نباشد داخل در من خالف القرآن و کنار بگذارید است.

سؤال:

پاسخ: یعنی ظاهری که ما الآن می فهمیم از آیه، بر خلاف چیزی است که روایت مفسِّر می گوید. ما نهایتا یا باید ظاهر آیه را بگیریم و روایت مفسِّر را تأویل کنیم. یا ظاهر روایت مفسّر را بگیریم ظاهر آیه را تأویل کنیم. بالاخره باید اینها را هماهنگ کرد. یعنی باید ملتزم به این شد که ظاهر آیه هم همین است که روایت مفسِّر می گوید. با تصرف در یکی از این دو تا. این هم دو قسم. قسم سوم این است که در مقام تفسیر نیست و ظهور روایت هم این نیست که می خواهد به آیه استدلال کند. خب اینجا اگر آیه، معنایی، اصلا مجمل باشد، روایت می تواند رفع اجمال کند. ما از آیه چیزی نمی فهمیم. روایت می تواند آن اجمال آیه را برطرف کند. و دیگر باید جایی که آیه مجمل هست، اینجا دیگر نیازی به هیچگونه تصرفی نیست. قسم قبلی چون ظاهر روایت این بود، به ظاهر آیه می خواهد تمسک کند. اگر اجمال هم داشته باشد باید بگوییم اجمال دیگر تاری است. در زمان صدور روایات اجمال نبوده است. ولی اگر آیه را دارد معنا می کند اصل التفسیر هست ولی تفسیر به خلاف ظاهر هم نمی کند. اینجا اگر آیه قرآن معنایش جور دیگری باشد، باید بر طبق روایت مفسِّر آن را معنا کنیم. اگر مجمل باشد، با روایت مفسِّر باید اجمالش را برطرف کنیم. علی أی تقدیر، اجمال مفسَّر در این صورت به مفسِّر سرایت نمی کند. حالا در قوانین عرفی که خیلی وقت ها به این جهت خیلی وقت ها آن دلیل یک اجمال هایی پیدا می کند یک منبع قانونی قرار می دادند اصلا برای رفع اجمال. تفسیر اصلا یکی از انگیزه هایش در قوانین عادی همین است. فرض کنید شورای نگهبان را به عنوان تفسیر قانون اساسی می گذارند به دلیل اینکه خیلی وقت ها تمام آن اهداف قانون گذار در الفاظش متجلی نمی شود. به خصوص زمان که می گذرد، آن حال و هواهایی که یک قانون تفسیر شده است و قانون تدوین شده است از بین می رود. آن اجمال هایی بعدا تاری می شود. خب این مرجع قانونی تفسیر کننده است که رفع اجمال می کند. در مورد آیات قرآن هم ما بر طبق آیه سوره آل عمران که «منه آیات محکمات فأخر متشابهات» اصلا یک سری آیات قرآن متشابه هستند. متشابه هستند یعنی معنایش آن معنای ظاهری اش نیست یا اجمال دارد. و اینها اساس یک بحثی است که اصلا چرا متشابه ذکر می شود؟ خب گفته اند که یکی از اسرار ذکر متشابه این است که مراجعه شود به اهل الذکر. مراجعه شود به کسانی که اینها را می دانند که نفس این مراجعه فایده دارد. یعنی بحث سر این است که اگر، خدا رحمت کند مرحوم آقا سیخ عباس قمی، ایشان در مفاتیح خیلی وقت ها دعا ها را نیمه کاره می گذارد، می گوید که طالبان چیز به کتاب اقبال یا زاد المعاد مراجعه کنند. یک آقایی می گفته است که من تصمیم گرفتم که کتابی بنویسم که این نواقص را تکمیل کنم. گفت مشغول بودم که شب مرحوم آقا شیخ عباس را خواب دیدم که گفت خیال می کنی من خودم نمی توانستم این را تکمیل کنم؟ من غرضم این بود که با نوشتن کتاب من، کتاب های سلف مشهور نشود. ایشان گفت که این چیزها را به اصطلاح نوشتم، برای اینکه اگر کسی می خواست به چیز مراجعه کند به آنها مراجعه کند دیگر چیز نباشد آن کتاب ها. گاهی اوقات هم اصلا تعلیق در آیات قرآنی برای اینکه امّت از سنت جدا نشود. مراجعه به سنت کنند و یک سری مسائلی را که باید سنت بیان کند و یا یک سری چیزهایی که در نفس این مراجعه است جهت عملی ارتباط عملی که با سنت هست، اینها باید چنین باشد. پس بنابراین هیچ مانعی ندارد یعنی هیچ اشکال عقلی در متشابه بودن آیات نیست از یک طرف و از یک طرف انما یعرف القرآن من خوطب به، اشاره به همین نکات است. که احیانا شما بعضی وقت ها یک ظواهری می فهمید که بر خلاف آن ظواهر است. اینجا مطلب را بگویم بعضی ها یک بیانی دارند که قرآن نورٌ بنفسه و بنابراین ما باید خود قرآن مبیّن خودش باشد و این بیانات، بیانات برهانی نیست. بیاناتی نیست که از جهت برهان، اینکه قرآن نور است منافات با این ندارد که معنایش اجمال داشته باشد. نور است یعنی هدایتگر است. هدایتگر است ولو برای اینکه برای فهم معنایش احتیاج به سنت داشته باشد. هیچ منافاتی با نور بودن قرآن ندارد. هیچ دلیلی ما نداریم که حتما قرآن باید بدون مراجعه به سنت هم معانی اش قابل فهم باشد. بله، دو گرایش افراط و تفریطی در ارتباط با روایت های مفسّره وجود دارد. یک گرایش این است که هر چه روایت تفسیری هست می پذیرند و به سند آن خیلی دقت نمی کنند. به اینکه اصلا این روایت تفسیری می تواند با ساختار آیه تطبیق کند به اینها مراجعه نمی کنند. خیلی در ارتباط، یک نوع تمایلات شاید بشود اخباری گرایانه است که بحث افراطی تر این قضیه این است که اگر تفسیری هم از روایات وارد نشد می گویند که دیگر آیه قابل استناد نیست. آیه تنها در صورت ورود تفسیر قابل اعتماد است. این یک سنخ است. یک چیزش هم آن طرف است. می گویند که اصلا روایات تفسیری فقط جنبه مؤیّد دارد. اگر آن فهمی که ما از آیه قرآن هستیم روایت تفسیر آن را تأیید کرد فبها، و الا آن روایات را می بوسیم و کنار می گذاریم. هر دو جنبه، جنبه افراطی و تفریطی است و ما روایات را باید مراجعه کرد ولی با دقت در سند. دقیقا باید سندش معتبر باشد بدون اعتبار سندی و بتواند، اگر روایتی می خواهد ظاهر آیه را معنا کند، آیه تحمّل این معنا را داشته باشد. ممکن است بعضی از معانی خلاف ظاهر باشد ولی آیه می تواند این معنا را به معنای مجازی شامل شود. اصل حقیقت است. ولی یک روایتی گفت اینجا معنای مجازی اراده شده است می پذیریم ولی بعضی از چیزها

سؤال:

پاسخ: بدون قرینه ای که در خود آیه باشد. آن هم منافات ندارد با اعجاز قرآن.

سؤال:

پاسخ: این جهتش جهت اعجازی اش که نیست. این جهتش با پذیرش اعجاز یعنی پذیرش نکات اعجازی اگر اصل حقانیت آیه پذیرفته شود، این جور چیزها باعث نمی شود که آن حقانیت ها زیر سؤال رود. این می دانید شبیه چیست؟ شبیه همان شبهاتی است که در مورد احادیث متعارض هست که مرحوم شیخ در مقدمه تهذیب به آن اشاره کرده است. در مقدمه تهذیب به این مطلب اشاره می کند، بعضی ها احادیث متعارض را که دیده اند نتوانسته اند حل کنند از مذهب برگشته اند. در حالی که اصل عصمت را ما از این احادیث متعارض که به دست نیاوردیم. از جای دیگر وقتی ثابت شد آن احادیث متعارض را چه بتوانیم تأویل کنیم چه نتوانیم تأویل کنیم می فهمیم که بالأخره یک تأویلی دارد. حالا تأویل چیست یک بحث دیگر است. تفصیل قضیه باشد در جای دیگر.

سؤال:

پاسخ: گاهی اوقات آیه قرآن نص در اینکه این معنا اراده نشده است. گاهی اوقات آیه قرآن ببینید فرض کنید اکرم العلما، وجوب اکرام علما است. خب وجوب را می شود از آن فهمید. تجوزا استحباب را هم می شود فهمید. ولی می شود به معنای حرمت اکرام علما گرفت. یک روایتی گفت که اکرم العلما به معنای حرمت کرامت علما است. آن قابل اخذ نیست. اگر به این نحو باشد. یعنی باید آیه قرآن، ولو رو نظام های تجوز آمیز تحمل این معنا را داشته باشد. یک بار معنایی اصلی آیه دارد و یک بار معنایی ثانوی دارد. آن بار معنایی اصلی باری است که اصول عقلایی می گویند که ابتدائا باید آن معنا اراده شده باشد. یک بار معنایی ثانی دارد که آن هم می شود اراده شود ولی اصل عقلایی بر خلاف آن است. خب روایت این اصل عقلایی را کنار می گذارد. ولی بعضی از معانی است که هیچ یک از اینها نیستند. آقایان می گویند که استعمال لفظ در غیر ما موضع له امکان لمناسبهٍ فمجازٌ فامکان لا لمناسبهٍ فغلطٌ. بعضی از چیزها هست که تناسب به گونه ای است که تحمل آن معنا را ندارد آیه. اینجا غلط حساب می شود.

سؤال: چون در اکرم العلما مشخص است ولی بعضی از جاها هست که...

پاسخ: یعنی اگر به گونه ای باشد که آدم مطمئن هست که آیه بار این معنا را ندارد.

سؤال: مطمئن هم ممکن است نباشد

پاسخ: ریزه کاری هایش بماند ولی کلیت قضیه این است که در روایت باید معنایی را باید برای ایه ارائه دهد که بتواند. یک موقعی هست معنای باطنی را می خواهد بگوید خب معنای باطنی ساختار خاص خودش را دارد ولی روایاتی که می خواهد بگوید اصلا معنای ظاهری اش این است، معنای ظاهری اش این است باید به گونه ای باشد که آیه قرآن تحمل آن معنا را داشته باشد. حالا به تناسب این نکته را که عرض کردم، یک موقعی ما تهران فاتحه برادر حاج آقا رضی شیرازی بودیم، یک آقا منبر رفت از علمای تهران بود و بالای منبر هم نرفت و ایستاده صحبت کرد. خیلی صحبت نیش دار و تعرض داری داشت که مثلا علما فقط به فقه و اصول چسبیده اند و به تفسیر کاری ندارند و امثال اینها بعد شروع کرد در مورد مقامات ائمه صحبت کردن و به تناسب این آیه قرآن را مطرح کرد که وقتی خداوند به شیطان می فرماید

أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعٰالِين

این استکبرتَ من العالین اشاره به اهل بیت است که می گوید آیا تو استکبار ورزیدی یا اینکه از بزرگان بودی. و این اشاره به چیز هست و روایتی هست که می گوید نحن العالون و از این صحبت ها. بعدا من از اخوی آقا سید علی شنیدم آقای سیدان هم در یک سخنرانی این آیه را همین جوری توضیح می داد که نحن العالون اشاره به اهل بیت هست و اینها. من به تناسب مراجعه کردم دیدم روایتی که تفسیر کرده است عالون را به اهل بیت، روایتی است از جهت سند بسیار ضعیف. اصلا نمی شود آن را تصحیح کرد. ما به چه معنا در خود آیات قرآن بحث علوّ و امثال اینها به معنای برتری جویی، فاستکبر و کان من العالین، در مورد فرعون می گوید. علوّا فی الارض و لا چیز آن و نرید... ان فرعون علی فی الارض و جعل؛

و امثال این تعبیراتی که وجود دارد. علوّ در آیات قرآنی به معنای برتری جویی و ام کنت من العالین ظاهرش با توجه به آیات مشابه دیگری که هست به خصوص آیه ای که انّ فرعون و استکبر و کان من العالین که دقیقا شبیه همین آیه است.

سؤال:

پاسخ: آن که مهم نیست. این می گوید که یا این هستی یا این هستی، می گوید که فرعون هم این بود هم آن بود.اینها این جوری می گویند که آیا تکبر می ورزی یا واقعا بزرگی؟

سؤال:

پاسخ: و استکبر و کان من العالین را چه معنا می کنید؟ یک معنا نیست. علوّ یک معنایی است غیر از استکبار. استکبار یعنی کسی که خودش را در نفس خودش بزرگ می داند. عالین می تواند معنایش این باشد که کسی که حتی در نفس خودش هم خودش را بزرگ نمی داند. ولی ادای با ابراز به بزرگی می کند. یعنی بزرگی می فروشد در حالی که خودش هم بزرگ نمی داند. آیا خودتان را بزرگ می دانید که حتی در این حد هم نیست. فقط فخر فروشی می کنید در حالی که در نفس خود هم خاری احساس می کنید. استکبار می تواند اشاره به آن حالت نفسانی کبر و غرور و نفسانی باشد که اصلا خیال می کنید خیلی بزرگ هستید. استکبرَ، می تواند معنایش این باشد که تخیّلَ انّه کبیرٌ. عالین می تواند این باشد که شما همچین تخیلی هم ندارید ولی دارید ادای بزرگ ها را در می آورید. واقعا هم خود را بزرگ نمی دانید. یعنی ناظر به مقام عمل است. عمل خارجی. استکبار ناظر به عمل قلبی است. می تواند این معنا باشد حالا من چیز نکردم دقیقا موارد استعمالش را نگاه نکردم. ولی دقیقا می تواند استکبار و علوّ به دو معنای انّ فرعون علی فی الارض اشاره به آن

سؤال:

پاسخ: أستکبرتَ، یعنی آیا خودت را بزرگ می پینداری یا ادای بزرگ ها را داری در می آوری. واقعا هم در قلبت بزرگ نیستی و خودت هم قبول داری که بزرگ نیستی. ولی

سؤال:

پاسخ: چیزی ندارد. آن کنت من العالین، اینکه چرا آن را کنتَ گفته است آن استکبار آن خیلی وقت ها راه های سجع است. یکی از نکاتی که در آیات قرآن تناسب آیات نکته ای است که آیات را شیوه تعبیری را تغییر می کند. آ« یک جهت دیگر است. ولی غرضم این جهت است که به هر حال نمی خواهم الآن ویژگی های آیه را تفسیر کنم. بحث من این است که ما اگر روایت مفسّر را می خواهیم بررسی کنیم، باید روایت مفسّره سندش خوب باشد. حالا اگر ما در روایت های تفسیری، خبر واحد را حجت دانستیم، خب باید خبر واحد معتبر باشد. اگر نه، روایت تفسیری می گوییم که حتما باید قطعی باشد، از آن بالاتر می گوییم که اینجا ظنّ معتبر در فقهیات و اینها است و باید حتما قطعی باشد خب باید قطعی باشد. آن بحث اصولی باید مطرح شود که حجیت خبر واحد در احادیث مفسّره در چه صورت حجیت دارد. در صورتی که ظن معتبر باشد حجت است یا اطمینان شرط است، یقین شرط است، علی أی تقدیر این مقدارش مسلم است که هر خبری حجت نیست. حالا هر مبنایی ما داشته باشیم، ولی بعضی ها تصورشان از روایات این است که انگار هر چه در کتب احادیث ما وارد شده است، دقیقا از زبان مبارک امام معصوم علیه السلام صادر شده است.

سؤال:

پاسخ: در روایت های غزائل و امثال اینها هم زمینه جعل هم کاملا هست. یعنی احتمال جعل وجود دارد. در بعضی از زمینه ها می گوییم خب نماز دو رکعت باشد یا سه رکعت باشد آنها چه انگیزه ای دارند؟ خیلی وقت ها آدم در این جور چیزها داعی بر جعل را نمی بیند ولی روایت هایی که در مورد فضائل اهل بیت هست خب داعی بر جعل هم وجود دارد. الآن ما می بینیم کسانی که مرید ها نسبت به مراد هایشان چه کار می کنند. یعنی مسامح می شوند و خیلی وقت ها باور می کنند چیزهایی که، یعنی در مرحله اول یک عده کلاش ها و حقّه باز ها مطالبی را می گویند، مرحله دوم ساده لوح های خوش نفس و خوب اینها را می پذیرند و مرحله سوم آدم های دیگر می گویند که این آدم های خوب را ببین. فرض کنید نمونه عرض کنم مرحوم حاج آقا مرتضی حائری در تقوا و چیزشان شکی ندارد کسی. در آن کتاب سرّ دلبران، از بعضی ها مطالبی را نقل کرده اند و پذیرفته اند البته آن جهت خاصی داشته است پذیرفتنش حالا من نمی خواهم چیز کنم. یک خوش باوری نسبت به آن شخص خاص داشته اند. اگر کسی آن شخص خاص را نشناسد و فقط کتاب آقای حائری را ببیند، خیلی باور می کند. این یک مراحلی است. یعنی مرحله اول آدم های جعال زرنگ. یک سری چیزها را جعل می کنند و بعد افراد ساده لوح متّقی، حالا ولو ساده لوح مطلق نباشد ها، بعضی وقت ها بعضی ها خیلی ساده لوح هستند و بعضی وقت ها نسبت به این شخص خاص یک اشتباهی می کنند یعنی انسان جایز الخطا است دیگر. اشتباه می کند و طبیعتا آ« را باور می کند و نفر بعدی از این آدم های با تقوا چیز می کند. و همین است که ما برای پذیرش باید سلسله سند را ملاحظه کرد. سلسله سند ملاحظه اش به خاطر همین است و الا آدم های

ادامه بحث باشد انشاءالله شنبه

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد